



پیغام عشق

قسمت هشتصد و شصت و سوم





با عرض سلام

«قانون جبران»

ما همه مان می دانیم که وقتی به دنیا آمدیم، خرافات را در سر ما کردند. یکی از این باورهای خرافاتی این بود که بالاخره یکی می آید و ما را خوشبخت می کند. نتیجه اش این شد که ما خوشبختی و زندگی را از دعا کردن می خواستیم، از آدم ها می خواستیم و می گفتیم فلانی می تواند مراد مرا برآورده کند.

همین باور خرافاتی باعث شد که ما با خودمان فکر کنیم که می توانیم یک چیز را مفت و مجانی بدست بیاوریم. همه اش به فکر میانبر هستیم و می خواهیم خیلی زود با کمترین هزینه و تلاش به نتیجه برسیم. در خیالات ذهنی خود، مقصد را به صورت یک تصویر ذهنی تجسم می کنیم و با خود می گوئیم چکار کنم که دو روزه به نتیجه برسیم. اکنون در کار کردن روی خود هم، باز با من ذهنی به دنبال میانبر می گردیم. هرچقدر به دنبال میانبر باشیم، داریم وقت را تلف می کنیم، چون این ها همه دوباره ذهنی هستند.

یادم است زمانی که کنکور دادیم، تبلیغات زیادی می شد از این که مثلاً موفقیت در کنکور با کمترین زحمت و در کمترین زمان. یا مثلاً می گفتند «با تکنیک های ما کنکور مثل آب خوردن می شود.»

این طوری شد که عده ای به دنبال این روش ها رفتند و انواع کلاس ها را شرکت می کردند و انواع کتاب ها را تهیه می کردند و به دنبال میانبر بودند. اصلاً هیچ کدام از آن ها در کنکور قبول نشدند. کسانی هم بودند که پنج شش سال پشت سرهم کنکور می دادند و می خواستند از روش های میانبر استفاده کنند، ولی هیچ وقت نتیجه نگرفتند و ناامید شدند.

اما چه کسانی موفق شدند؟ کسانی در کنکور موفق شدند که واقعاً می دانستند چه می خواهند و واقعاً زحمت می کشیدند و این قدر مصمم بودند که به حرف هر کسی گوش نمی کردند. حالا، کار کردن روی خود و شناسایی من ذهنی هم به همین صورت است. فرض کنیم درون ما پر از درد است، در این صورت چطور ممکن است یک نفر دیگر بتواند این درد مثلاً حسادت را در درون ما خوب کند؟ ما هزاران سال هم بنشینیم با ذهنمان دعا کنیم، چطوری این درد می خواهد از بین برود؟



بنابراین باید یک کار اساسی انجام دهیم. وقتی می‌گوییم منظور زندگی ما رهایی از دیدن ذهنی و زنده شدن به زندگی است، پس یعنی ما باید یک کار بزرگی را انجام دهیم. مگر می‌شود منظور زندگی ما به همین راحتی با یک دعا به دست بیاید؟ بنابراین زحمت باید بکشیم.

یعنی چه باید زحمت بکشیم؟ یعنی در مرحله اول باید برای این کار وقت بگذاریم. چقدر وقت بگذاریم؟ اصلاً کلاً باید در این کار باشیم. سر کار هستیم، خانه هستیم، در جمع هستیم، همه‌اش در حال دیدن ذهن خود و بررسی این که در درون من چه خبر است هستیم. برنامه‌ها را و ابیات را باید کامل و دقیق مطالعه کنیم.

اما وقت گذاشتن به تنهایی کافی نیست. در کنکور هم همیشه کسانی هستند که واقعاً خیلی وقت می‌گذارند و تلاش می‌کنند، ولی نتیجه نمی‌گیرند، چرا؟ چون فقط می‌خوانند و حفظ می‌کنند و نمی‌دانند که مثلاً فلان فرمول یا رابطه چه کاربردی دارد و کجا استفاده می‌شود، یعنی صورت مسئله را بلد نیستند و نظمی در کارشان نیست و سردرگم هستند.

ما هم وقتی داریم وقت می‌گذاریم و روی خودمان کار می‌کنیم، باید ابتدا صورت مسئله را متوجه بشویم که اصلاً قضیه چیست و ما الان چه می‌خواهیم؟ فلسفه من ذهنی چیست و چگونه بوجود آمده و الان چگونه در من دارد کار می‌کند؟ ابزارش چیست؟ ساختارش چیست؟

متوجه شدن صورت مسئله به ما کمک می‌کند، باعث می‌شود که یک نظمی در کار ما ایجاد شود و راه حل خودش را نشان دهد. همچنین باعث می‌شود که ما با دیدن کارهای من ذهنی، هرچه بیشتر به توهمی بودن و بی‌ارزش بودن من ذهنی پی ببریم و متوجه تخریب‌های آن بشویم. اگر صورت مسئله را ندانیم، سردرگم می‌شویم و باز با من ذهنی می‌خواهیم من ذهنی را بیندازیم که چنین چیزی امکان ندارد.

اگر صورت مسئله را متوجه نشویم، کار ما همیشه به این صورت خواهد بود که دیو را در شیشه می‌کنیم، ولی من ذهنی همچنان باقی است. اما ما می‌خواهیم با فضاگشایی، من ذهنی مرتب کوچک شود و فضای درون ما باز و بازتر شود. صورت



مسئله دقیقاً همان کاری است که باید ما از درون متوجه آن شویم و هرکسی باید خودش با ناظر بودن بر ذهنش انجام بدهد. من خودم شخصاً، از شکل‌های برنامه و توضیحاتش خیلی یاد گرفتم.

با تشکر و احترام

فرشاد از خوزستان



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

بهر اظهارست این خلق جهان

که نماند گنج حکمت‌ها نهان

به نام خداوند مهر گستر

سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور

عنوان پیغام: مثلث سنجش حضور با ذهن، کمال‌طلبی، بی‌صبوری

زمانی که ما روی خودمان کار می‌کنیم و در این شب دنیا با حذر کردن از کشش‌های آن و یا هم‌هویت‌شدگی‌ها به‌سوی زندگی می‌رویم، در این مسیر، من‌ذهنی تمام زحمات ما را زیر سؤال می‌برد، زیرا او می‌خواهد نتایج این کار معنوی را از طریق این مثلث شناسایی کند:

۱- سنجش حضور با ذهن

۲- کمال‌طلبی

۳- نداشتن صبر

ترازوی من‌ذهنی کمال‌طلبانه، بدون صبر و با ذهن می‌سنجد. این ترازو او را به این نتیجه می‌رساند که این کارهای معنوی بیهوده است. ابیاتی از مثنوی معنوی، دفتر سوم را خدمتتان ارائه می‌دهم که مربوط به همین موضوع است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۹

آن یکی الله می‌گفتی شبی

تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی



منظور مولانا از الله گفتن، ذکر زبانی نیست. مقصود، انسان در راه معنوی است که با فضاگشایی در شب دنیا با زبان زندگی الله می گوید و این ذکر که از مرکز عدم می آید، گفتار و عمل او را از جنس زندگی می کند. مهران نیز در مسیر معنوی قرار گرفت و پس از مدتی به یک پیشرفت معنوی اندکی رسید و زندگی به جای او الله گفت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰

گفت شیطان: آخر ای بسیارگو

این همه الله را لیبیک کو

مهران زمانی که تا یک درصد ناچیزی حضور را تجربه کرد و الله گفت، من ذهنی او نماینده شیطان شروع کرد به فعال سازی مثلث «سنجش حضور با ذهن، کمال طلبی، بی صبری». با این مثلث چنین گفت: اگر من حضور را تجربه کردم، پس چرا نمی توانم آن را حس کنم؟ چرا دردهایم به طور کلی خاتمه نمی یابد؟ چقدر باید صبر کنم تا آن را که مولانا می گوید تجربه کنم و به آرامش طبیعی برسم؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱

می نیاید یک جواب از پیش تخت

چند الله می زنی با روی سخت

من ذهنی مهران در ادامه با آن مثلث می گوید: چرا هیچ پاسخی از سوی زندگی نمی شنوم؟ اگر پاسخ می داد الآن این قدر درد و همانیدگی نداشتیم. صبرم سر آمده دیگر. اصلاً می خواهم بدانم این همه کار کردن سخت روی خودم و ناظر بودن فایده ای هم دارد؟ اگر داشت من الآن تبدیل را تجربه می کردم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۲

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دید در خواب او خُضر را در خُضر

*خُضر: سبزه زار

مولانا نماد گونه می گوید آن شخصی که از سخنان من ذهنی خسته و ناامید شد، سر هشیاری خود را بر روی بالش حضور گذاشت و به خواب رفت. در آن خواب پر از لطافت زندگی، با خویشتن راستین خود شروع به گفت و گو کرد. ناگهان مهران در خواب حضور رفت و پس از سپری کردن ساعاتی طوفانی، زندگی شروع کرد به کار کردن در او.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳

گفت: هین از ذکر چون وامانده‌یی؟

چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟

زندگی با زبان غیرحسی و هشیاری خود به مهران می گوید، چه شد؟ تو که داشتی به این زیبایی وجود راستین خود را در خود پرده برداری می کردی! چرا از این اتصال معنوی قطع شدی؟! این مثلث من ذهنی تو را قطع کرد! او تو را در شک انداخت و پشیمانت کرد! تو معصومانه گرفتار آن مثلث شدی. مثلث «سنجش حضور با ذهن، کمال طلبی، بی صبری».

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۴

گفت: لیکم نمی آید جواب

زان همی ترسم که باشم ردّ باب



مهران به عنوان من ذهنی گفت من در این مدت چیزی از وجود تو حس نکردم. من به سمت تو نزدیک هم نشدم، زیرا اگر چنین بود باید صدای لیبیک تو را می شنیدم. نه جوابی دادی، نه من دیگر صبری دارم که دوباره الله الله کنم. می ترسم تمام این جهد معنوی ام بی فایده بوده باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۵

گفت: آن الله تو لیبیک ماست

آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

زندگی در گوش هشیاری مهران چنین زمزمه کرد: از زمانی که تو پا به مسیر معنوی گذاشته‌ای، از زمانی که همانیدگی‌ها را شناختی و تصمیم گرفتی آن‌ها را بیندازی، من به تو لیبیک گفتم. لیبیک من یک صوت نیست که تو گوش حسی خود را تیز کنی و بشنوی. لیبیک من همین ذوق تو به زنده شدن است. لیبیک من همین پیشرفت معنوی توست. لیبیک من اعتراف تو به جسم بودن مرکزت است. منتها این من ذهنی تو با مثلث «سنبش حضور با ذهن، کمال طلبی و بی صبری»، روزنه نور من را بسته است. او می خواهد با ذهن من را ببینید. او می خواهد کمال طلبانه زنده شود. او صبر نمی کند تا خاموش بشود، باید بدانی که تمام این ذوق و نیاز و درد هشیارانه تو لیبیک من است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو

جذب ما بود و گشاد این پای تو

و در ادامه زندگی خطاب به هشیاری مهران می گوید: تو فکر می کنی این آرامش و حس شادی طبیعی که گاهاً تجربه می کنی، این تصمیمات خوبی که در زندگی ات می گیری، کار من ذهنی ات بود؟ نه! تمام عملکرد خردمندانه ات را از من داری. تو وقتی فضا را باز می کنی، زندگی به فکر و عمل تو جاری می شود و در بیرون زیبایی را تجربه می کنی. قبلاً



به شدت ناامید و غمگین بودی و این من بودم که پای تو را از این هیجانات بد گشودم و نجات دادم. خیلی از اوقات درگیر ضلع کمال طلبی می شوی و حتی آن چاره جویی مفیدی که داشتی هم به چشمت نمی آید و من ذهنی نمی گذارد رضایت مند باشی. همش می گوید پس چرا من صد درصد زنده نمی شوم؟ با ذهن می سنجد، انتظار زنده شدن صد درصد دارد و صبر هم ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۷

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا ربّ تو لبیک هاست

منظور از ترس، گریز و پرهیز از کشش ها و همانیدگی هاست و منظور از عشق مرکزی ست که زنده و بی نهایت شده است. پس ابتدا گریز و پرهیز است، سپس عشق است که در فاصله گرفتن از همانیدگی ها نمایان می شود، بنابراین ترس و عشق نهفته در وجود انسان، مانند کمند، در ماهیت هشیاری ماست. گویی به ما وصل شده و ما را به سوی عشق بی نهایت می کشاند. این دو خاصیت ترس و عشق متصل شده به انسان، به گفته مولانا لطف زندگی است. اگر خداوند در وجود ما قدرت گریز و پرهیز را نمی نهاد، انسان معنای خود را از دست می داد و هیچ گاه زندگی را در فرم تجربه نمی کرد و تا آخر عمر هم هویت می شد و درد می کشید و دلش را هم هیچ وقت نمی دانست. مهران با گریز و پرهیز و تجربه عشق بی نهایت تا حدود کمی این لطف را شناسایی کرده و فهمیده است که هر لحظه که روی خود کار می کند و یا رب می گوید، لبیک خواهد شنید. البته خداوند هزاران لبیک می گوید، اما مهران به دلیل داشتن من ذهنی و مثلث «سنجش حضور با ذهن، کمال طلبی و بی صبری»، خیلی از اوقات لبیک را نمی شنود. دلیل نشنیدن این لبیک ها این نیست که زندگی لبیک نمی گوید. این ما هستیم که آن را نمی شنویم. زندگی بی نهایت لبیک می گوید. فقط ما باید بی نهایت فضاگشایی کنیم تا بی نهایت لبیک زندگی را بشنویم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷۰

من که خصم هم منم اندر گریز

تا ابد کار من آمد خیز خیز

سپاس بی کران از جناب شهبازی و تمام مشتاقان گنج حضور

مهران از کرج

با سلام و درود

از برنامه ۸۴۴

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۸۳۴ تا ۸۳۹

قضا همه‌اش حُسنِ ظَن دارد و لطف دارد و این لطف هم بی‌نهایت است، ولی چطور هست که ما از آن برخوردار نمی‌شویم؟!

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

گفت حق که بندگانِ جفتِ عَوَن

بر زمین آهسته می‌رانند و هَوَن

*عَوَن یعنی کمک

*هَوَن یعنی نرمش و فضاگشایی

می‌گوید: خداوند فرموده است: بندگانِ که مشمول یاری و عنایت حق قرار گرفته‌اند در روی زمین به آهستگی و فروتنی یعنی با «تسلیم و فضاگشایی» گام برمی‌دارند. یعنی هرکسی که فضا باز می‌کند و آهسته است، و تأمل می‌کند و نرمی دارد، منقبض نمی‌شود، واکنش نشان نمی‌دهد، در این صورت خدا به او کمک می‌کند. آنهایی که واکنش نشان می‌دهند، منقبض می‌شوند، آن‌ها نمی‌توانند از خدا کمک بگیرند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۵

پا برهنه چون رود در خارزار؟

جز به وقفه و فکرت و پرهیزگار

هر انسانی شبیه یک انسان پابرهنه است و زمین هم پر از خار است، باید دقت کنی که کجا خار هست که من پایم را نگذارم. و این برمی گردد به این که با دقت نگاه کنیم که مرکزمان عدم است یا یک جسم است. باید با پرهیز عمل کنی و یک کاری کنی که فکرت از عدم بیاید، اگر نمی آید حرف نزن؛ اگر این کار را نکنی پایت را روی خار می گذاری، یعنی می رسی به یک کسی، با رنجش از او رد می شوی، گیر می دهی و یا به شما گیر می دهند، بنابراین انسان می ایستد و نگاه می کند، وقفه می اندازد و تامل می کند، این یعنی عجله نکردن، و اینکه از روی «شرطی شدگی های ذهن» و «من می دانم» عمل نکردن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۶

این قضا می گفت، لیکن گوششان

بسته بود اندر حجاب جوششان

پس قضا این لحظه پیغام می دهد که «مراقب باش این جهان پر از درد است، نجوش! اتفاق را من به وجود آورده ام تو فضاگشایی کن بگذار من کمکت کنم»؛ اما گوش ما بسته است، چون دائماً می جوشیم در هیجانانامان. هر فکر من دار که می کنیم یک هیجان در این بدن ایجاد می شود و زندگی را در الگوهای واکنشی مثل حرص و ترس و خشم و غم سرمایه گذاری کرده و حرف آن ها را می شنویم و اجرا می کنیم، پس گوشمان دیگر از زندگی هیچ پیغامی نمی گیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۷

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند

جز مَر آنها را که از خود رسته‌اند

هیچ کسی حقیقت را نمی‌بیند و پیام قضا را که می‌گوید «اتفاق را من به وجود می‌آورم فضاگشایی کن» نمی‌گیرد و همه با قضاوت و مقاومت جهد بی‌توفیق می‌کنند جز آن‌هایی که از من ذهنی‌شان رها شده‌اند یا حداقل مرکزشان عدم است. عدم کردن مرکز در این لحظه دقت خیلی زیادی می‌خواهد شما باید حواستان به خودتان باشد که فضا را نبندید!!!

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۸

جز عنایت که گشاید چشم را؟

جز محبت که نشاند خشم را؟

برای این که بتوانیم از نیروی تبدیل‌کننده قضا برخوردار بشویم و پیغامش را بگیریم بایستی توجهمان خالص و تیز باقی بماند تا مرکزمان عدم شده و مشمول عنایت حق بشویم، پس نبایستی همراه هیجان‌اتمان بجوشیم و واکنش بدهیم. این هیجانات را هم چیزی جز دید یکتابینی یعنی محبت نمی‌خواهاند، یعنی بایستی آگاه باشیم که اسباب ظاهری رویداد این لحظه را خود مسبب یعنی زندگی بدین صورت چیده است تا منظور باطنی که واهمانش ما است محقق بشود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

جهد بی‌توفیق خود کس را مباد

در جهان، وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالسَّادَاتِ



الهی که عمر کسی با کار و تلاش بیهوده در این دنیا هدر نشود، خداوند به راستی و درستی دانایتر است. وقتی یک جسم در مرکز باشد و با دید و عقل آن ببینیم کارافزایی خواهیم کرد، تنها چاره توکل به دانایی خرد اداره کننده کائنات و نیروی قضا است یعنی نباید اصرار کنیم که با من ذهنی از روند تبدیل کننده زندگی سر دریاوریم تنها باید مرکز عدم را ستایش کنیم تا بتوانیم عنایت زندگی را دریافت کرده و تحت جذبه حق قرار بگیریم ان شاء الله.

باسپاس

الناز





با سلام و خدا قوت

از برنامه ۹۱۵ غزل شماره ۳۰۷۴ دیوان شمس مولانا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

مسلم آمد یار مرا دل افروزی

چه عشق داد مرا فضل حق، زهی روزی

وقتی مرکز از همانیدگی ها و چیزهای آفل و گذرا پاک شد متوجه شدم که فقط خداوند دل ما را روشن می کند. وقتی فضاگشایی گسترده داشته باشیم دلگرمی و دل افروزی زندگی دلمان را روشن می کند و چه عشقی دارد روشنی دل که از عنایت و فضل وجود زندگی است که ما را از ذهن همانیده و توهمی نجات می دهد و روزی ما عقل، خرد، و هشیاری زندگی می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

اگر سرم برود، گو برو، مرا سر اوست

رهیدم از کُله و از سر و کُله دوزی

وقتی فضای درون باز شد این سر من ذهنی و عقل جزیی و ذهن من دار دیگر با این فضای گشوده شده می خواهد برود می گوئیم برو، مرا سر اوست و عشق و فضل او توی سرم است و دیگر من از این من ذهنی و کلاه دوزی با همانیدگی ها و مقاومت و ستیزه رها شدم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

دهان به گوش من آورد و گفت در گوشم

یکی حدیث بیاموزمت، بیاموزی



پس حالا که متوجه شدم و از سر و صدای ذهن نجات پیدا کردم با ذات پاک زندگی به گوشتم یک نجوا کرد که می خواهی آموزشی به تو بدهم، تو باید یاد بگیری، که ما هم با تمام وجود تسلیم و سر و پا گوشتیم، درس خداوند روشنی، تسلیم، انصتوا، اتقوا، قل تعالوا است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

چو آهوی ختنی خونِ تو شود همه مُشک

اگر دمی بچری تو ز ما به خوش پوزی

و تو ای انسان که ذات پاک و حقیقت وجودی خالصانه پیدا کردی و ذهن همانیده ات خاموش شد، خون من ذهنی رگه های تبدیل به خون خوش آهوی ختن شد و تو در فضای گشوده شده با مرکز عدم می چری و از برکات و فضل زندگی شادی و آرامش می گیری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

چو جانِ جان شده ای، ننگِ جان و تن چه کشی؟

چو کانِ زر شده ای، حبه یی چه اندوزی؟

وقتی جانِ جان شدی با مرکز عدم به بی نهایت و ابدیت زندگی آگاه می شوی و عقل و هدایت شعور را از زندگی می گیری دیگر هیچ کمکی از عقل من ذهنی و همانیدگی ها نمی گیری و ننگ آنها را بدوش نمی کشی، چون تو دیگر معدن فضاگشایی پیدا کردی و متوجه شدی که این حبه من ذهنی توهمی را در خودت نگه نداری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

به سویِ مجلسِ خوبان بکش حریفان را

به خضر و چشمه حیوان بکن قلاووزی



ای انسان با فضاگشایی و هوشیاری حضور با روشنی دل و با صبر و شکر و رضا همهٔ انسانها را به مجلس انسانهای به حضور رسیده دعوت کن و کمک کن که از چشمهٔ آب حیات و یکتایی زندگی که همیشه جاری و پربرکت است با ارتعاش عشق در این لحظه با فراوانی اندیشی استفاده کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۰۷۴

شراب لعل رسیده‌ست نیست انگوری

شکر نثار شد و نیست این شکر خوزی

انسانی که متوجه حضور شد شراب ناب ایزدی هر لحظه می‌رسد، ولی این شراب با شرابه‌های بیرونی که از همانیدگی‌ها گرفته شده فرق دارد و شیرینی و شادی این شراب مادی و توهمی نیست، بلکه از طرف زندگی است و حقیقت وجودی مرکز عدم شده را مست می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۰۷۴

هوا و حرص یکی آتشی است تو بازی

بپر، گزاف پر و بال را چه می‌سوزی

هوا و خواهش‌های نفسانی و حرص من ذهنی و همانیدگی‌ها مثل آتش است که تمام وجودت را می‌سوزاند و تو بیهوده انرژی زندهٔ زندگی را صرف این‌ها نکن. تو باز هشیاری حضور هستی می‌توانی با فضاگشایی و مرکز عدم از تمام همانیدگی‌ها بپری و پرواز کنی که بال و پرت از تابش همانیدگی‌ها دور باشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۰۷۴

خمش که خلق ندانند بانگ را ز صدا

تویی که دانی پیروزه را ز پیروزی



خاموش باش که من های ذهنی صدای عشق را متوجه نمی شوند چون آنها انعکاس صدا را می شنوند، ولی تو ندای عشق زندگی را با گوش جان اصلی عدم شده با فضای گشوده می شنوی و تو هستی که فیروزه همایندگی ها و پیروزی که از مرکز عدم و ذات و اصلی وجودت است را تشخیص می دهی.

با سپاس فراوان

میهن از اصفهان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

